Journal of Literary and Social Research

Online ISSN: 3115-879X

Journal Homepage: sipl.gu.ac.ir

Golestan University

A Social Reading of Power Networks in the History of Sistan: An Analysis of Ya'qub ibn al-Layth al-Saffar's Power Based on Michael Mann's Theory

Faezeh Arab Yousefabadi [1]

1. (Corresponding Author)*Department of Persian language and literature from Letters & humanities faculty of University of Zabol, Zabol, Iran*
Email: saharsharifi8731@gmail.com

ARTICLEINFO

Article type:
Research Article

Article History:
Received:
11 July 2026
Received in revised form:
30 August 2026
Accepted:
4 October 2026
Available online:
9 November 2026

Keywords:
Society,
History of Sistan,
Saffarids,
Michael Mann,
Power Networks.

ABSTRACT

Ancient Persian historical texts, in addition to recording events, serve as arenas for the representation of power relations and the construction of society, and thus possess significant potential for literary-sociological research. The History of Sistan, as one of the oldest Persian prose texts, is a prominent example of such works, in which power is formulated through historical narrative and the social action of various actors. Adopting a literary-sociological approach, this study analyzes the representation of power networks of the Saffarid dynasty during the era of Ya'qub ibn al-Layth in the History of Sistan and endeavors to demonstrate how the narrative of this ancient text of Persian language and literature delineates the mechanisms of the formation and consolidation of power within the social context of Sistan. The theoretical framework of the research is grounded in Michael Mann's theory of power networks, which regards power as the product of the interaction of four sources: ideological, economic, military, and political. This theory was selected for its capacity to analyze power in a multi-layered and non-reductionist manner within historical texts. The research method is qualitative and based on content analysis of the History of Sistan and its comparison with contemporaneous sources such as Tarikh al-Tabari. The findings indicate that the Saffarids during the era of Ya'qub ibn al-Layth, through the synthesis of Persian identity and Islamic discourse, the economic organization of spoils, the military organization of the ayyaran, and political networking, transformed Sistan of that era into a regional center of power.

Citation: Arab Yousefabadi, F. (2026). A Social Reading of Power Networks in the History of Sistan: An Analysis of Ya'qub ibn al-Layth al-Saffar's Power Based on Michael Mann's Theory. *Journal of Literary and Social Research*, 5 (16), 91-103.
http://doi.org/10.30488/sipl.2026.585196.1213

© The Author(s)

Publisher: Golestan University Press

مجله پژوهش‌های ادبی و اجتماعی
شاپا الکترونیکی: ۳۱۱۵-۸۷۹X
Journal Homepage: sipl.gu.ac.ir

خوانش اجتماعی شبکه‌های قدرت در تاریخ سیستان: تحلیل قدرت یعقوب لیث صفاری با تکیه بر نظریهٔ مایکل مان

فائزه عرب یوسف آبادی [۱]

۱- نویسنده مسئول، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه زابل، زابل، ایران. رایانامه: famoarab@uoz.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله:
مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت:
۱۴۰۵/۰۴/۲۰
تاریخ بازنگری:
۱۴۰۵/۰۶/۰۸
تاریخ پذیرش:
۱۴۰۵/۰۷/۱۴
تاریخ چاپ:
۱۴۰۵/۰۸/۱۸

واژگان کلیدی:
اجتماع،
تاریخ سیستان،
صفاریان،
مایکل مان،
شبکه‌های قدرت.

چکیده

متون تاریخی کهن فارسی، افزون بر ثبت وقایع، عرصه‌ای برای بازنمایی مناسبات قدرت و ساخت اجتماع هستند و از این‌رو ظرفیتی مهم برای پژوهش‌های ادبی–اجتماعی دارند. «*تاریخ سیستان*» به‌عنوان یکی از کهن‌ترین متون منثور فارسی، نمونه‌ای شاخص از این گونه آثار است که در آن، قدرت در قالب روایت تاریخی و از خلال کنش اجتماعی بازیگران مختلف صورت‌بندی می‌شود. این پژوهش با رویکردی ادبی–اجتماعی، به تحلیل بازنمایی شبکه‌های قدرت سلسلهٔ صفاریان در دوران یعقوب لیث در *تاریخ سیستان* می‌پردازد و می‌کوشد نشان دهد که روایت این متن کهن زبان و ادبیات فارسی چگونه سازوکارهای شکل‌گیری و تثبیت قدرت را در بستر اجتماع سیستان ترسیم می‌کند. چارچوب نظری پژوهش بر نظریهٔ شبکه‌های قدرت مایکل مان استوار است که قدرت را حاصل تعامل چهار منبع ایدئولوژیک، اقتصادی، نظامی و سیاسی می‌داند. انتخاب این نظریه به دلیل قابلیت آن در تحلیل چندلایه و غیرتقلیل‌گرایانهٔ قدرت در متن‌های تاریخی است. روش تحقیق کیفی و مبتنی بر تحلیل محتوای *تاریخ سیستان* و مقایسهٔ آن با منابع هم‌دوره‌ای؛ چون «*تاریخ طبری*» است. یافته‌ها نشان می‌دهد که صفاریان در دوران یعقوب لیث با تلفیق هویت پارسی و گفتمان اسلامی، سامان‌دهی اقتصادی غنایم، سازمان نظامی عیاران و شبکه‌سازی سیاسی، سیستان آن دوران را به کانون قدرت منطقه‌ای تبدیل کردند.

استناد: عرب یوسف آبادی، فائزه. (۱۴۰۵). خوانش اجتماعی شبکه‌های قدرت در تاریخ سیستان: تحلیل قدرت یعقوب لیث صفاری با تکیه بر نظریهٔ مایکل مان. *مجله پژوهش‌های ادبی و اجتماعی*، ۵ (۱۶)، ۱۰۳-۹۱.

http://doi.org/10.30488/sipl.2026.585196.1213

© نویسندگان

ناشر: انتشارات دانشگاه گلستان

مقدمه

در دهه‌های اخیر، پژوهش‌های ادبی از تمرکز انحصاری بر زیبایی‌شناسی زبان، سبک و صورت‌های بلاغی فراتر رفته و به سوی بررسی پیوندهای عمیق متن با ساخت‌های اجتماعی، تاریخی و گفتمانی حرکت کرده است. این چرخش معرفت‌شناختی که حاصل هم‌گرایی مطالعات ادبی با حوزه‌هایی؛ چون تاریخ اجتماعی، نظریهٔ قدرت و مطالعات گفتمان است، نشان می‌دهد که متن ادبی و شبه‌ادبی صرفاً بازتابی منفعل از واقعیت نیست و یکی از فعال‌ترین عرصه‌های تولید، تثبیت و بازنمایی روابط قدرت در بستر اجتماع است. از این منظر، پژوهش ادبی–اجتماعی کوششی روشمند برای خوانش متون به‌مثابهٔ فضاهایی است که در آن‌ها معنا، هویت و قدرت به‌صورت شبکه‌ای درهم‌تنیده می‌شوند. مطالعات ادبی–اجتماعی بر این پیش‌فرض استوار است که هر متن تاریخی یا ادبی، خواه به قصد روایت وقایع نگاشته شده باشد یا به نیت ثبت خاطره و هویت جمعی، ناگزیر حامل سازوکارهای ایدئولوژیک، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی زمانهٔ خویش است. به بیان دیگر، متن علاوه بر اینکه «آنچه رخ داده» را بازگو می‌کند، «چگونگی فهم و صورت‌بندی رخدادها» را نیز شکل می‌دهد؛ از همین رو، تحلیل متون کهن بدون توجه به مناسبات قدرتی که در لایه‌های روایت، انتخاب واژگان، برجسته‌سازی کنشگران و حذف یا حاشیه‌نشانی برخی صداها حضور دارند، تحلیلی ناقص و تقلیل‌یافته خواهد بود.

در این میان، متون تاریخی فارسی جایگاهی قابل‌توجه در مطالعات ادبی–اجتماعی دارند؛ زیرا این متون در مرز میان تاریخ‌نگاری، روایت ادبی و حافظهٔ جمعی شکل گرفته‌اند. آن‌ها نه تاریخ به معنای مدرن کلمه هستند و نه ادبیات محض، بلکه گونه‌ای از نوشتار ترکیبی هستند که هم‌زمان کارکرد روایت، مشروعیت‌بخشی و سامان‌دهی معنا را بر عهده دارند. تاریخ‌نگاری کهن فارسی، برخلاف تاریخ‌نگاری تحلیلی جدید، اغلب در قالب روایت‌های پیوسته، داستان‌گونه و شخصیت‌محور سامان یافته و از همین رو، بستری غنی برای بررسی چگونگی بازنمایی قدرت، اجتماع و هویت فراهم می‌آورد. یکی از ویژگی‌های اساسی این متون، تمرکز آن‌ها بر کنشگران محوری و شبکه‌های پیرامون آنان است. قدرت در این روایت‌ها به جای مفهومی انتزاعی، در قالب روابط عینی میان امیران، جنگاوران، دیوانیان و تودهٔ مردم به تصویر کشیده می‌شود. از این حیث، متون کهن فارسی امکان آن را فراهم می‌کنند که قدرت هم به مثابهٔ سلطهٔ سیاسی و هم به‌عنوان پدیده‌ای چندلایه و درهم‌تنیده با اجتماع، فرهنگ و اقتصاد خوانده شود. این امر، آن‌ها را به منابعی ممتاز برای پژوهش‌هایی بدل می‌سازد که در پی فهم شبکه‌های قدرت در بستر اجتماع هستند.

در میان منابع کهن فارسی، تاریخ سیستان جایگاهی ویژه دارد. این متن هم یکی از کهن‌ترین آثار منثور فارسی است و هم به دلیل تمرکز بر منطقه‌ای کمتر وابسته به مرکز خلافت، تصویری متفاوت از مناسبات قدرت در ایران سده‌های نخستین اسلامی ارائه می‌دهد. روایت تاریخ سیستان از ظهور و تثبیت قدرت صفاریان در دوران یعقوب لیث، نمونه‌ای روشن از پیوند روایت تاریخی با اجتماع، هویت و سازوکارهای قدرت است؛ روایتی که در آن، قدرت از بطن جامعهٔ محلی، شبکه‌های عیاری، مناسبات اقتصادی و گفتمان‌های هویتی برمی‌خیزد و سامان می‌یابد و با فرهنگ و ادبیات فارسی پیوند می‌خورد؛ ازاین‌رو، تاریخ سیستان صرفاً گزارشی از وقایع نیست، بلکه متنی است که در آن اجتماع سیستان، با تمام تنوع نیروها و کنشگرانش، به صحنه‌ای برای بازنمایی و معناپردازی قدرت تبدیل می‌شود. چنین ویژگی‌هایی این متن را به منبعی ممتاز برای پژوهش‌های ادبی–اجتماعی بدل می‌کند؛ پژوهش‌هایی که می‌کوشند از خلال خوانش نظری متن، فراتر از توصیف رویدادها، به درک سازوکارهای شکل‌گیری، تثبیت و گسترش قدرت در بستر اجتماع دست یابند. در همین چارچوب است که بررسی تاریخ سیستان با تکیه بر رویکردهای نظری معاصر، امکان خوانشی نو از این متن کهن را فراهم می‌آورد؛ خوانشی که در آن، روایت تاریخی به‌مثابهٔ شبکه‌ای از روابط قدرت، اجتماع و معنا تحلیل می‌شود.

برخی از پژوهش‌های معاصر در حوزهٔ علوم اجتماعی، با این پرسش بنیادین مواجه هستند که قدرت چگونه در بستر اجتماع شکل می‌گیرد، تثبیت و بازتولید می‌شود. این پرسش، علاوه بر دغدغه‌ای جامعه‌شناختی، با تحلیل متون تاریخی و ادبی نیز پیوند می‌خورد؛ زیرا متن، یکی از اصلی‌ترین میدان‌های بازنمایی، صورت‌بندی و مشروعیت‌بخشی قدرت است. نظریهٔ شبکه‌های قدرت مایکل مان، در چنین افقی شکل گرفته و به‌عنوان یکی از جامع‌ترین چارچوب‌های نظری در تحلیل قدرت در جوامع تاریخی شناخته می‌شود. این پژوهش با تکیه بر تاریخ سیستان و هم‌سنجی آن با منابع هم‌دوره-اش؛ مانند تاریخ الرسل و الملوک طبری و تاریخ بلعمی از بلعمی، به بررسی این شبکه‌ها در سیستان می‌پردازد و نقش این منطقه را در تاریخ ایران و مناطق هم‌جوار، از جمله افغانستان و آسیای مرکزی، برجسته می‌کند و نشان می‌دهد که یعقوب لیث و سلسلهٔ صفاریان علاوه بر این که سیستان را از یک منطقهٔ محلی به قدرتی منطقه‌ای تبدیل کردند، با احیای هویت پارسی، زمینه‌ساز تحولات فرهنگی و سیاسی قابل توجهی نیز شدند. اهمیت این موضوع و فقدان تحلیل‌های نظری جامع دربارهٔ استراتژی‌های صفاریان در دوران یعقوب لیث، نگارنده را بر آن داشت که به این مبحث بپردازد.

با توجه به آن چه گفته شد، هدف پژوهش این مطالعه، تحلیل تطبیقی شبکه‌های قدرت سلسلهٔ صفاریان در دوران یعقوب لیث با استفاده از نظریهٔ مایکل مان است. این پژوهش به دنبال ارائهٔ دیدگاهی نو از طریق کاربرد چارچوب‌های نظری مدرن در تحلیل متون کهن فارسی‌زبان است. روش تحقیق در این پژوهش، کیفی و مبتنی بر تحلیل گفتمان تاریخی است معیار انتخاب داده‌ها نیز مبتنی بر گزینش بخش‌هایی از متن است که به‌طور مستقیم به برآمدن، تثبیت و گسترش قدرت یعقوب لیث مربوط می‌شوند و در آن‌ها امکان ردیابی منابع چهارگانهٔ قدرت (ایدئولوژیک، اقتصادی، نظامی و سیاسی) وجود دارد. این تحلیل با رویکردی تطبیقی و از طریق مقایسه با منابع هم‌دوره؛ مانند تاریخ طبری و تاریخ بلعمی تکمیل شده است. روش انتخاب‌شده با ماهیت روایی و توصیفی منابع تاریخی، هم‌خوان است و امکان بررسی عمیق استراتژی‌های صفاریان در دوران یعقوب لیث را در چارچوب نظریهٔ مایکل مان فراهم می‌کند. سؤال اصلی پژوهش این است که چگونه روایت سلسلهٔ صفاریان در تاریخ سیستان، منابع چهارگانهٔ قدرت را برای تثبیت و گسترش سلطه در سیستان و مناطق اطراف نشان می‌دهد؟

در بررسی پیشینه‌های مرتبط با صفاریان در تاریخ سیستان، منابع در قالب کتاب، بستر اصلی مطالعات را شکل داده‌است؛ از جمله، اثری از کلیفورد ادموند باسورث[1] با عنوان تاریخ صفاریان سیستان و ملوک نیمروز ترجمهٔ شاهین میر که با تمرکز بر زمینه‌های تاریخی، اجتماعی و نظامی برآمدن صفاریان، نشان می‌دهد که شکل‌گیری این دولت در پیوندی تنگاتنگ با سازمان عیاران و خلأ قدرت ناشی از تضعیف خلافت عباسی رخ داده است. فیرحی (۱۳۸۷) نیز در کتاب قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام با رویکرد اندیشهٔ سیاسی، سازوکارهای تولید و توزیع مشروعیت در جهان اسلام را بررسی می‌کند و نشان می‌دهد که دولت‌های مستقل منطقه‌ای مثل صفاریان ناگزیر در تعامل یا تقابل با این موارد بوده‌اند. همچنین حقیقت (۱۳۱۳) در جلد اول: تاریخ نهضت‌های ملی ایران، از حملهٔ تازیان تا ظهور صفاریان، با تمرکز بر جنبش‌های ایرانی پس از فتح عربی، صفاریان را به عنوان یکی از خیزش‌های هویت‌طلبانهٔ ایرانی تحلیل می‌کند و بر این نکته تأکید دارد که این دولت در پیوند با بیداری نیروهای بومی و واکنش به سلطهٔ سیاسی ـ فرهنگی خلافت شکل گرفت.

1 Clifford Edmund Bosworth

از دیگرسو، رستمانی و همکاران (۱۴۰۴) در مقالهٔ «دولت‌سازی از پایین: تحلیل نقش گروه‌های اجتماعی فرودست در شکل‌گیری حکومت صفاریان بر اساس رویکرد مطالعات فرودستان» با بهره‌گیری از چارچوب نظری مطالعات فرودستان، نشان می‌دهند که برآمدن صفاریان حاصل کنش نخبگان درباری نبوده و ریشه در بسیج نیروهای فرودست، عیاران، خوارج و شبکه‌های مقاومت محلی داشته است. یافته‌های این پژوهش بیانگر آن است که دولت صفاریان بر پایهٔ ائتلاف اجتماعی لایه‌های پایین جامعه شکل گرفت و الگویی از دولت‌سازی پیرامونی و مردمی را رقم زد. در ادامهٔ این مطالعات، صلاح (۱۳۸۲) در مقالهٔ «هویت ایرانی از منظر تاریخ سیستان با تکیه بر نقش صفاریان در بازسازی هویت ملی» با تمرکز بر بازتاب‌های هویتی در تاریخ سیستان نشان می‌دهد که صفاریان در بازسازی هویت ایرانی پس از فتوحات عربی نقشی محوری ایفا کردند و با تمایزگذاری میان اسلام به‌عنوان دین و فرهنگ عربی، امکان احیای هویت ایرانیِ نوین را فراهم ساختند؛ هویتی که ریشه در ایران باستان داشت اما با آموزه‌های اسلامی نیز هم‌زیست شد. همچنین در مقالهٔ «رهیافت‌های هویت سرزمینی و دینی در کتاب تاریخ سیستان» (۱۳۹۸) نتایج پژوهش حاکی از آن است که نویسندهٔ تاریخ سیستان، هویت سرزمینی را بر هویت دینی مقدم داشته و با نوعی تسامح مذهبی، بر برجسته‌سازی ایرانیت در روایت تاریخی تأکید کرده است.

پیشینهٔ فوق، نشان می‌دهد که هر یک از پژوهش‌های یادشده، صفاریان را از زاویه‌ای خاص تحلیل کرده‌اند: یا در چارچوب تاریخ‌نگاری سیاسی و نظامی یا در افق اندیشهٔ سیاسی اسلام، یا ذیل نهضت‌های هویت‌طلبانه یا با رویکرد مطالعات فرودستان و یا در نسبت با بازسازی هویت ایرانی؛ با این حال، هیچ‌یک از این آثار به تحلیل برآمدن و تثبیت قدرت صفاریان در قالب شبکه‌ای از منابع قدرت اجتماعی نپرداخته‌اند و صورت‌بندی قدرت نظامی، سیاسی، ایدئولوژیک و اجتماعی را در یک چارچوب نظری منسجم واکاوی نکرده‌اند؛ ازاین‌رو، مقاله حاضر در پاسخ به این خلأ شکل گرفته و از این منظر دارای نوآوری است.

مبانی نظری

مفهوم قدرت، از اواخر قرن نوزدهم و با شکل‌گیری جامعه‌شناسی مدرن وارد مرحله‌ای تحلیلی شد. در آثار ماکس وبر، قدرت به‌مثابهٔ امکان تحمیل اراده در روابط اجتماعی تعریف شد و از سطح تأملات فلسفی فراتر رفت (Weber, 1978: 212) در ادامه، نوربرت الیاس با طرح فرآیندهای تاریخی و شبکه‌ای قدرت، آن را در بستر تحولات اجتماعی بلندمدت تحلیل کرد (Elias,2000: 36-40). چارلز تیلی نیز پیوند قدرت با جنگ، سرمایه و دولت‌سازی را برجسته ساخت (Tilly, 1990: 67). سپس میشل فوکو با طرح پراکندگی قدرت در گفتمان و دانش، افق خردتحلیلی آن را گسترش داد (Foucault, 1995: 26-28).

در چنین زمینه‌ای، نظریهٔ شبکه‌های قدرت مایکل مان به‌عنوان چارچوبی تلفیقی و تاریخی شکل گرفت. نظریهٔ شبکه‌های قدرت مایکل مان، برآمده از پروژه‌ای جامعه‌شناختی در حوزهٔ جامعه‌شناسی تاریخی است و خاستگاه آن علاوه بر نقد ادبی، در تحلیل ساخت‌های کلان اجتماعی و تاریخی نیز قرار دارد؛ از همین رو، کاربرد آن در پژوهش حاضر، به‌مثابهٔ زیرساخت تحلیلی برای فهم بسترهای اجتماعی، سیاسی و ایدئولوژیک متن تاریخی صورت می‌گیرد. مبنای نظری دیدگاه مان، مجموعه آثار او با عنوان «منابع قدرت اجتماعی» است. پروژه‌ای چندجلدی که نخستین جلد آن با عنوان «تاریخ قدرت از آغاز تا ۱۷۶۰ میلادی» منتشر شد (Mann, 2012: 1-5). مان در این اثر، در پی پاسخ به این پرسش بنیادین است که قدرت در جوامع انسانی چگونه شکل می‌گیرد، توزیع می‌شود و تداوم می‌یابد. او برای پاسخ، از

رویکردی تطبیقی و تاریخی بهره گرفت و با بررسی تمدن‌ها و دولت‌های گوناگون، الگوهای شکل‌گیری قدرت را استخراج کرد.

نقطهٔ مهم نظری مان، نقد دیدگاه‌هایی است که قدرت را به یک منبع واحد فرو می‌کاهند. او نشان می‌دهد که نظریه‌های اقتصادمحور، دولت‌محور یا ایدئولوژی‌محور، هر یک بخشی از واقعیت را توضیح می‌دهند و قادر به تبیین کلیت سازوکار قدرت نیستند (Mann, 2012: 10). از نظر او، قدرت به جای یک مرکز، در شبکه‌ای از روابط اجتماعی توزیع شده است. شبکه‌ای که لایه‌های مختلف آن ممکن است هم‌پوشان، متقاطع یا حتی متعارض باشند؛ بر همین اساس، مان الگوی مشهور چهارگانهٔ منابع قدرت را طرح کرد که شامل قدرت ایدئولوژیک، اقتصادی، نظامی و سیاسی است. این چهار منبع، به‌صورت شبکه‌هایی نسبتاً مستقل عمل می‌کنند که در عمل تاریخی همواره در تعامل با یکدیگرند. قدرت ایدئولوژیک به توانایی تولید معنا، مشروعیت و هویت اشاره دارد؛ قدرت اقتصادی به کنترل منابع مادی و شیوه‌های تولید مربوط می‌شود؛ قدرت نظامی به سازمان خشونت و توان اجبار فیزیکی وابسته است و قدرت سیاسی به ظرفیت نهادهای حکومتی در اداره سرزمین و جمعیت بازمی‌گردد (Mann, 2012: 22-30). اهمیت این تقسیم‌بندی در آن است که هیچ‌یک از منابع چهارگانه، تقدم ذاتی بر دیگری ندارد. در برخی دوره‌ها، قدرت نظامی نقش مسلط می‌یابد و در دوره‌ای دیگر، ایدئولوژی یا اقتصاد دست بالا را پیدا می‌کند. این انعطاف تحلیلی، امکان مطالعهٔ قدرت را در بافت‌های تاریخی متنوع فراهم می‌کند، بی‌آنکه پژوهشگر ناچار به تحمیل الگوی واحدی بر داده‌ها باشد.

مزیت دیگر نظریهٔ مان، پرهیز آن از تقلیل‌گرایی است. در متون تاریخی، مشروعیت قدرت معمولاً حاصل هم‌افزایی چند منبع است. تکیهٔ صرف بر ایدئولوژی یا صرف بر زور نظامی، تصویری ناقص به دست می‌دهد. چارچوب مان این امکان را می‌دهد که هم‌زمان، نقش زبان، دین، جنگ، نهاد و اقتصاد در صورت‌بندی قدرت بررسی شود؛ بی‌آنکه یکی به نفع دیگری حذف گردد. همچنین، رویکرد تطبیقی بلندمدت مان، به پژوهشگر اجازه می‌دهد که داده‌های یک متن خاص را در افق وسیع‌تری از تاریخ قدرت قرار دهد. این امر، از فروکاست تحلیل به سطح توصیف صرف جلوگیری می‌کند و امکان تبیین الگوهای عام‌تر مشروعیت‌سازی را فراهم می‌سازد.

روش پژوهش

پژوهش حاضر از نظر ماهیت، کیفی و از نظر هدف، بنیادی-کاربردی است. روش تحقیق مورد استفاده در این مقاله، تحلیل محتوای کیفی با رویکردی تطبیقی و تاریخی است که در چارچوب تحلیل گفتمان تاریخی صورت می‌گیرد. در این روش، ابتدا چارچوب نظری «شبکه‌های قدرت» مایکل مان (شامل چهار منبع قدرت ایدئولوژیک، اقتصادی، نظامی و سیاسی) به عنوان زیرساخت تحلیلی تبیین شده است. سپس داده‌های متنی از کتاب تاریخ سیستان به عنوان جامعه آماری (نمونه هدفمند) انتخاب و استخراج گردیده است.

معیار انتخاب داده‌ها، گزینش بخش‌هایی از متن است که به طور مستقیم به برآمدن، تثبیت و گسترش قدرت یعقوب لیث مربوط می‌شوند و در آن‌ها امکان ردیابی منابع چهارگانه قدرت وجود دارد. ابزار گردآوری اطلاعات، روش کتابخانه‌ای و اسنادی (فیش‌برداری از متون تاریخی و منابع نظری) است. تحلیل داده‌ها به صورت کیفی و از طریق تطبیق کنش‌های اجتماعی، سازوکارهای زبانی و روایی متن با مفاهیم نظریه مایکل مان انجام شده است. همچنین برای اعتبارسنجی یافته‌ها و تکمیل تحلیل، از رویکرد تطبیقی و مقایسه با منابع هم‌دوره مانند تاریخ طبری و تاریخ بلعمی استفاده شده است تا لایه‌های پنهان مناسبات قدرت و استراتژی‌های صفاریان در بستر اجتماع سیستان آشکار گردد.

یافته‌ها

سیستان، منطقه‌ای با اهمیت استراتژیک و فرهنگی در جنوب شرق ایران، در طول تاریخ به‌عنوان یکی از کانون‌های تمدنی و سیاسی ایران شناخته شده است. این منطقه که در قرن سوم هجری تحت رهبری سلسلهٔ صفاریان به اوج قدرت خود رسید، به دلیل موقعیت جغرافیایی و پیشینه تاریخی‌اش، بستری مناسب برای ظهور قدرت‌های محلی فراهم کرد.

قدرت ایدئولوژیک صفاریان در سیستان

قدرت ایدئولوژیک، به‌عنوان یکی از چهار منبع قدرت در نظریهٔ مایکل مان، توانایی شکل‌دهی به هویت‌های جمعی و مشروعیت‌بخشی به حاکمیت را شامل می‌شود (Mann, 2012: 22). در مورد سلسلهٔ صفاریان در دوران یعقوب لیث، این منبع قدرت در سیستان نقشی محوری در تثبیت سلطهٔ یعقوب لیث و گسترش نفوذ این سلسله ایفا کرد. این بخش به بررسی چگونگی استفادهٔ صفاریان از هویت پارسی و گفتمان اسلامی در بستر سیستان‌شناسی می‌پردازد و شواهد را از تاریخ سیستان و منابع هم‌دوره تحلیل می‌کند .

هویت پارسی و مشروعیت‌بخشی

یعقوب لیث با پیوند دادن خود به گذشتهٔ پارسی، از قدرت ایدئولوژیک برای جلب حمایت مردم سیستان و ایجاد انسجام اجتماعی بهره برد. تاریخ سیستان نسب او را به خاندان ساسانیان متصل می‌کند: «یعقوب ذی الاکتاف بن هرمز بن نرسی بن بهرام ...بن ساسان» (تاریخ سیستان، ۱۳۹۳: ۲۰۱). این ادعای نسب‌شناختی که ریشه در هویت پیشااسلامی ایران دارد، در دوره‌ای که سلطهٔ عربی هنوز قوی بود، به‌عنوان ابزاری برای احیای غرور پارسی عمل کرد. باسورث این پیوند را استراتژی کلیدی یعقوب برای جلب حمایت محلی می‌داند در سیستان که پیشینه‌ای طولانی در فرهنگ پارسی داشت (باسورث، ۱۴۰۲: ۹۰)، این رویکرد به یعقوب اجازه داد تا از یک عیار محلی به رهبری مشروع ارتقا یابد. این هویت پارسی علاوه بر نسب، در حمایت از فرهنگ پارسی نیز نمود یافت. پس از طرح پیوند تبار ساسانی برای یعقوب، لازم است توجه شود که مشروعیت پارسی در تاریخ سیستان صرفاً از طریق گزارش یک نسب‌نامه ساخته نمی‌شود و در لایه‌های عمیق‌تر زبان و روایت نیز بازتولید می‌گردد. این مسئله زمانی روشن‌تر می‌شود که به نحوهٔ بازنمایی زبان قدرت در روایت توجه کنیم؛ زیرا در سنت تاریخ‌نگاری اسلامی، تسلط بر عربی نشانهٔ پیوند با مرکز خلافت و دانش دینی تلقی می‌شد؛ از همین رو، هرگونه فاصله‌گذاری زبانی با عربی می‌توانست حامل دلالتی سیاسی باشد. روایت مشهور شعرخوانی در حضور یعقوب، دقیقاً در همین نقطه دارای کارکرد ایدئولوژیک می‌شود. مورخ چنین گزارش می‌کند: «پس شعرا او را شعر گفتندی به تازی، اندر مدح او و از آن شعر یاد نیست، چون این شعر برخواندند، او عالم نبود، درنیافت. محمد بن وصیف حاضر بود و دبیر رسائل او بود و ادب نیکو دانست. چون یعقوب گفت: چیزی که من اندرنیابم، چرا باید گفت؟ محمد وصیف پس شعر فارسی گفتن گرفت و اول شعر پارسی اندر عجم او گفت و پیش از او کسی نگفته بود» (تاریخ سیستان، ۱۳۹۳: ۲۱۵–۲۱۶).

در این نقل قول نکتهٔ مهم، نحوهٔ چینش کنشگران در روایت است. شاعران عربی‌گو در قالب جمعی بی‌نام ظاهر می‌شوند، درحالی‌که محمد بن وصیف با نام، جایگاه و کارکرد معرفی می‌شود. این تمایز نام‌گذاری، نوعی برجسته‌سازی گفتمانی است که کنش مؤسس را به عامل پارسی نسبت می‌دهد. از سوی دیگر، جملهٔ یعقوب «چیزی که من اندرنیابم، چرا باید گفت؟» در سطح نحوی یک پرسش ساده است، اما در سطح گفتمانی نوعی رد اقتدار زبان رسمی محسوب می‌شود. یعقوب در اینجا نه در مقام شاگرد زبان خلافت، بلکه در جایگاه معیار فهم ظاهر می‌شود؛ گویی مشروعیت سخن وابسته به درک اوست، نه برعکس. این جابه‌جایی مرکز فهم، دقیقاً همان سازوکاری است که مشروعیت محلی را در برابر

مرکز خلافت تقویت می‌کند. این الگوی روایی، وقتی در کنار گزارش‌های تبارنامه‌ای قرار می‌گیرد، کارکرد ایدئولوژیک روشن‌تری می‌یابد. نسب‌سازی ساسانی، حمایت از شعر فارسی و فاصله‌گذاری زبانی با عربی، سه لایه از یک راهبرد واحد هستند که عبارت است از انتقال مشروعیت از خلافت اسلامی به میراث ایرانی. از منظر تحلیل گفتمان تاریخی، این راهبرد را می‌توان «بومی‌سازی اقتدار» نامید؛ فرایندی که طی آن، عناصر هویتی محلی جایگزین منابع مشروعیت فرادست می‌شوند.

گفتمان اسلامی و مقابله با مخالفان

یعقوب هم‌زمان با تأکید بر هویت پارسی، از گفتمان اسلامی برای مشروعیت‌بخشی و تضعیف دشمنان استفاده کرد. بااین‌حال، برای داوری دقیق دربارهٔ نسبت یعقوب با گفتمان اسلامی، صرف اشاره به تقابل او با خوارج کافی نیست و لازم است سازوکارهای زبانی و روایی متن تاریخ سیستان بررسی شود؛ زیرا نحوهٔ نام‌گذاری کنشگران، نوع واژگان مشروعیت‌ساز و الگوی برجسته‌سازی یا حذف مفاهیم دینی، نشان می‌دهد که این تقابل تا چه اندازه در چارچوب اندیشهٔ سیاسی اسلامی قابل تفسیر است. در یکی از روایات مهم، تاریخ سیستان نحوهٔ تعامل یعقوب با گروهی از خوارج عرب‌زبان را چنین گزارش می‌کند:

«یعقوب مهتران ایشان را خلعت داد و نیکویی، گفت: که از شما هر که سرهنگ است، امیر کنم و هر که یک سوار است سرهنگ کنم و هر چه پیاده است شما را سوار کنم و هر چه پس از آن هنر بینم، جاه و قدر افزایم» (تاریخ سیستان، ۱۳۹۳: ۲۱۱).

آنچه در این روایت برجسته است، غیاب کامل واژگان دینی در گفتار یعقوب است. نه سخنی از دفاع از سنت، نه دعوتی به جماعت و نه ارجاعی به خلافت دیده می‌شود. دستگاه واژگانی گفتار، تماماً بر محور «جاه»، «قدر»، «امارت» و «ترفیع» استوار است. از منظر تحلیل گفتمان، این جابه‌جایی واژگانی نشان می‌دهد که پیوند با خوارج در سطح ایدئولوژیک تعریف نشده و در سطح بسیج نیروی نظامی معنا یافته است. در چنین الگویی، مشروعیت نه از منبع الهی یا خلافتی، بلکه از کارآمدی رزمی و سازمان جنگی اخذ می‌شود؛ الگویی که در صورت فقدان امکان اخذ تفویض رسمی، جایگزین الگوی خلافتی مشروعیت می‌گردد.

همین منطق در روایتی دیگر، به‌شکلی صریح‌تر بازنمایی می‌شود؛ جایی که رهبر خوارج خراسان با هدایایی نزد یعقوب می‌آید و متن، نحوهٔ مواجههٔ او را چنین نقل می‌کند: «تو و یاران دل قوی باید داشت که بیشتر سپاه من و بزرگان همه خوارجند و شما اندرین میانه بیگانه نیستید» (تاریخ سیستان، ۱۳۹۳: ۲۲۱). در این عبارت، سازوکار نام‌گذاری به‌روشنی دلالت‌مند است. خوارج به جای برچسب‌های اعتقادی؛ چون «مارقین»، با عنوان «بزرگان سپاه» نامیده می‌شوند. این بازنام‌گذاری، یک تکنیک روایی برای استحالهٔ هویت معارض در هویت هم‌پیمان است. از منظر تحلیل گفتمان انتقادی، اینجا با فرآیند «نظامی‌سازی هویت دینی» مواجهیم؛ بدین معنا که هویت اعتقادی خوارج حذف و هویت رزمی آنان برجسته می‌شود. در نتیجه، تقابل یا تعامل با آنان به جای چارچوب نزاع مشروعیت دینی، در چارچوب موازنهٔ قدرت تفسیر می‌شود.

در مجموع، سازوکارهای زبانی تاریخ سیستان در این بخش شامل چند ویژگی است: اول، نام‌گذاری دقیق کنشگران با تمرکز بر جایگاه نظامی و سیاسی؛ دوم، داوری ارزشی ضمنی که وفاداری خوارج و مهارت یعقوب را برجسته می‌کند؛ سوم، حذف یا کم‌رنگ کردن نقش خلافت عباسی در مشروعیت‌بخشی و تمرکز بر استقلال محلی؛ و چهارم، استفاده از افعال کنشی و فاعل مشخص که عاملیت تاریخی را به یعقوب منتقل می‌کند و مخالفان را منفعل یا تهدیدناپذیر نشان

می‌دهد. این شیوه‌ها جمعاً تصویر یعقوب را علاوه بر یک فرمانده نظامی، به‌عنوان بازیگر کلیدی در گفتمان سیاسی محلی تثبیت می‌کنند، در حالی که مشروعیت خلافت در روایت عملاً به حاشیه رانده شده است.

قدرت اقتصادی

قدرت اقتصادی، به‌عنوان یکی از چهار منبع قدرت در نظریهٔ مایکل مان، شامل توانایی کنترل منابع مادی و استفاده از آن‌ها برای تثبیت سلطه است (Mann, 2012: 24). در مورد سلسلهٔ صفاریان، این منبع قدرت در سیستان نقشی اساسی در تأمین مالی فتوحات یعقوب لیث و تقویت جایگاه این منطقه به‌عنوان یک قدرت منطقه‌ای ایفا کرد. در ادامه به بررسی چگونگی مدیریت غنایم، خراج و اقتصاد محلی سیستان در زمان حکومت صفاریان در بخش‌های زیر می‌پردازیم:

خودکفایی اقتصادی

یعقوب لیث از غنایم جنگی به‌عنوان منبعی اصلی برای تأمین مالی لشکرکشی‌ها و تثبیت قدرت خود در سیستان استفاده کرد. کتاب تاریخ سیستان به موفقیت او در جمع‌آوری غنایم چنین اشاره‌ای دارد: «و یعقوب غنایم بسیار به دست آورد و به سیستان بازآورد» (تاریخ سیستان، ۱۳۹۳: ۲۰۵). این غنایم که از فتوحات در مناطقی؛ چون خراسان، فارس و سند به دست آمد، هم ثروت شخصی یعقوب را افزایش داد و هم اقتصاد سیستان را تقویت کرد. طبری نیز به این فتوحات اشاره کرده است: «و غنم یعقوب أموالا کثیرة من فتوحاته»[۱](طبری،۱۹۶۷: ۴۵۹). بلعمی این موضوع را تأیید می‌کند: «و یعقوب از هر سو مال بسیار به سیستان آورد» (بلعمی، ۱۳۵۳: ۳۴۴). این جریان ثروت به سیستان، به یعقوب امکان داد تا نیروهای نظامی خود را گسترش دهد و پایگاه قدرتمندی در این منطقه ایجاد کند. غنایم جنگی؛ به‌ویژه در دوره‌ای که خلافت عباسی توانایی مالی محدودی داشت، برای صفاریان حیاتی بود. این استراتژی نشان‌دهندهٔ نقش سیستان به‌عنوان مرکزی برای انباشت و توزیع منابع اقتصادی است که قدرت صفاریان را پایدار کرد.

علاوه بر غنایم، یعقوب از خراج و مالیات‌های محلی برای تقویت اقتصاد سیستان بهره برد. نویسندهٔ کتاب تاریخ سیستان دربارهٔ جمع‌آوری خراج از مناطق تحت کنترل چنین می‌گوید: «و یعقوب از هر ولایت خراج بستد و به سیستان فرستاد» (تاریخ سیستان، ۱۳۹۳ :۲۰۸). این سیستم مالیاتی که پس از فتح مناطق مختلف برقرار شد، نشان‌دهندهٔتوانایی صفاریان در سازمان‌دهی اقتصادی است. طبری نیز به این موضوع توجه کرده است: «و فرض یعقوب الخراج علی البلاد التی فتحها»[۲](طبری، ۱۹۶۷: ۴۶۰) .بلعمی هم دربارهٔ این رویکرد چنین می‌نویسد: «و یعقوب از هر دیار خراج گرفت و به سیستان بازگرداند» (بلعمی، ۱۳۵۳: ۳۴۵). علاوه بر این، موقعیت سیستان در مسیرهای تجاری شرق ایران، از جمله راه‌های منتهی به هند و آسیای مرکزی، به صفاریان اجازه داد تا از تجارت به‌عنوان منبعی اقتصادی بهره ببرند. نویسندهٔ تاریخ سیستان به فعالیت‌های تجاری این منطقه نیز می‌پردازد و بیان می‌کند که: «سیستان را بازارها بود و از هر سو بازرگانان بدانجا آمدندی» (تاریخ سیستان، ۱۳۹۳: ۱۹۲). این جریان تجاری که با ثبات نسبی ایجادشده توسط یعقوب تقویت شد، درآمدی اضافی برای صفاریان فراهم کرد. این موقعیت استراتژیک، سیستان را به مرکزی برای تبادل کالاها و ثروت تبدیل کرد که قدرت اقتصادی صفاریان را افزایش داد.

این جایگاه جغرافیایی را می‌توان در چارچوب شبکه‌های تجاری شرق‌به‌غرب تحلیل کرد؛ زیرا سیستان در مسیر ارتباطی میان هند، ماوراءالنهر و فلات ایران قرار داشت و به‌عنوان حلقه‌ای واسط در انتقال کالا، سرمایه و حتی نیروی انسانی عمل می‌کرد. چنین موقعیتی، امکان انباشت ثروت مستقل از خلافت را برای صفاریان فراهم ساخت و به نوعی

---

۱ . یعقوب از فتوحات خود ثروت زیادی به دست آورد.

۲. یعقوب بر سرزمین‌هایی که فتح می‌کرد، مالیات وضع می‌کرد.

خودکفایی اقتصادی منجر شد. شواهد باستان‌شناختی و گزارش‌های تاریخی نیز از رونق بازارها، جریان مستمر بازرگانان و گردش کالا در این منطقه حکایت دارند که نشان‌دهندهٔ پویایی اقتصادی سیستان در این دوره است (Frye, 1975: 147). در نتیجه، اقتصاد صفاریان را نمی‌توان صرفاً مبتنی بر غنیمت دانست، بلکه باید آن را در پیوند با شبکه‌های تجاری فرامنطقه‌ای تحلیل کرد.

برخلاف طاهریان که به خراج خلافت وابسته بودند، صفاریان با تکیه بر تجارت و منابع محلی، رویکردی عمل‌گرایانه‌تر داشتند. این ویژگی نشان‌دهندهٔ اهمیت جغرافیایی سیستان در موفقیت اقتصادی صفاریان است. از دیگرسو، سیستان به دلیل موقعیت جغرافیایی و منابع طبیعی خوب؛ از جمله کشاورزی و دامداری، ظرفیت تولید ثروت محلی خوبی را داشت. نویسندهٔ تاریخ سیستان به این پتانسیل نیز اشاره می‌کند و می‌نویسد «و سیستان را زمین‌های نیکو بود و از آن کشت و دام بسیار برآمد» (همان، ۱۳۹۳: ۱۹۲). این منابع محلی، همراه با خراج، به صفاریان امکان داد تا وابستگی خود به خلافت را کاهش دهند و اقتصادی خودکفا در سیستان ایجاد کنند (Frye, 1975: 145). این خودکفایی، سیستان را به پایگاهی مستقل برای عملیات نظامی و سیاسی تبدیل کرد.

توزیع ثروت و انسجام اجتماعی

یعقوب از ثروت به‌دست‌آمده برای جلب حمایت مردم سیستان و تقویت انسجام اجتماعی استفاده کرد. تاریخ سیستان به این توزیع که نشان از درایت اقتصادی یعقوب است، توجه دارد و می‌گوید: «یعقوب مال به عیاران و مردم سیستان بخشید و ایشان را با خود همراه کرد» (تاریخ سیستان، ۱۳۹۳: ۲۰۳). این اقدام که بخشی از غنایم و خراج را به نیروهای محلی و جامعه بازمی‌گرداند، پایگاه مردمی یعقوب را تقویت کرد. این استراتژی که با قدرت ایدئولوژیک هویت پارسی و گفتمان اسلامی ترکیب شد، سیستان را به مرکزی برای وفاداری و پایداری تبدیل کرد. در مقایسه با سامانیان که بعدها از سیستم خراج منظم‌تری استفاده کردند (Frye, 1975: 152)، رویکرد یعقوب انعطاف‌پذیرتر و مبتنی بر شرایط محلی سیستان بود. این انعطاف، به او اجازه داد تا در دوره‌ای آشوب‌زده، قدرت خود را حفظ کند.

قدرت نظامی

قدرت نظامی، به‌عنوان یکی از چهار منبع قدرت در نظریهٔ مایکل مان، شامل توانایی سازمان‌دهی و استفاده از نیروی نظامی برای تثبیت سلطه و گسترش قلمرو است (Mann, 2012: 26). یعقوب لیث با تکیه بر نیروی نظامی که عمدتاً از عیاران سیستان تشکیل شده بود، توانست قدرت خود را در این منطقه تثبیت کند و سپس به فتوحات گسترده بپردازد. نویسندهٔ تاریخ سیستان ظهور او را چنین شرح می‌دهد: «یعقوب بن لیث از عیاران سیستان بود و با جمعی از عیاران به کار خویشتن مشغول شد» (تاریخ سیستان، ۱۳۹۳: ۱۹۸). در این نحوهٔ روایت، سازوکار نام‌گذاری کنشگر دارای دلالت گفتمانی معناداری است؛ زیرا نویسنده، یعقوب را به جای عناوین رسمی قدرت، با هویت اجتماعی «عیار» معرفی می‌کند و بدین‌وسیله خاستگاه مردمی و غیرخلافتی قدرت او را برجسته می‌سازد. این انتخاب زبانی، نوعی بازنمایی از قدرت نظامی مبتنی بر نیروهای بومی و حاشیه‌ای است که مشروعیت خود را به جای مرکز خلافت، از پیوند با بدنهٔ اجتماعی سیستان اخذ می‌کند.

از دیگرسو، نحوهٔ توصیف عیاران در روایت تاریخ سیستان، حامل داوری ارزشی ضمنی است؛ زیرا آنان نه به‌صورت راهزنان یا نیروهای آشوبگر، بلکه به‌مثابهٔ نیرویی قابل سازمان‌دهی بازنمایی می‌شوند. این شیوهٔ بازنمایی، در سطح تحلیل گفتمان، به مشروعیت‌بخشی غیرمستقیم به قدرت نظامی یعقوب می‌انجامد؛ زیرا نیروی برخاسته از حاشیه اجتماعی، در متن روایت به نیروی حافظ نظم بدل می‌شود. این نیرو ابتدا با سرکوب خوارج در سیستان آزمایش شد. این موفقیت،

توانایی نظامی یعقوب را نشان داد و سیستان را به پایگاهی برای عملیات بعدی تبدیل کرد . پس از تثبیت سیستان، یعقوب نیروی خود را برای فتح مناطقی چون خراسان، فارس و سند سازمان‌دهی کرد. در این بخش، سازوکار برجسته‌سازی روایی قابل مشاهده است؛ بدین معنا که روایت، توالی فتوحات را به‌گونه‌ای سامان می‌دهد که گسترش جغرافیایی قدرت نظامی یعقوب را نتیجه طبیعی اقتدار او جلوه دهد، نه محصول اعطای مشروعیت از سوی خلافت. حذف هرگونه اشاره به تفویض رسمی قدرت، دلالت بر نوعی خودبنیادی نظامی در گفتمان متن دارد.

تاریخ سیستان می‌نویسد: «و یعقوب به خراسان رفت و آن را بگرفت و سپس به فارس و سند لشکر کشید» (تاریخ سیستان، ۱۳۹۳: ۲۰۶). این فتوحات که با نیروی نظامی متکی بر عیاران انجام شد، نشان‌دهندهٔ انعطاف‌پذیری و کارایی سازمان‌دهی نظامی صفاریان است. عیاران، به‌عنوان هستهٔ اصلی ارتش یعقوب، ویژگی‌هایی داشتند که آن‌ها را از نیروهای سنتی متمایز می‌کرد. این گروه‌ها که ریشه در جامعهٔ محلی سیستان داشتند، با شرایط سخت جغرافیایی منطقه آشنا بودند و انسجام اجتماعی قوی و بالایی داشتند. حمایت مردمی که از توزیع غنایم و هویت پارسی تقویت شده بود، عیاران را به نیرویی وفادار و کارآمد تبدیل کرد .عیاران برخلاف ارتش‌های منظم خلافت، ساختاری غیرمتمرکز داشتند که به یعقوب اجازه می‌داد به‌سرعت به تهدیدات پاسخ دهد. تاریخ سیستان به سرعت عمل آن‌ها اشاره دارد: «و یعقوب با عیاران به هر سو که خواست شتافت و دشمن را بشکست» (همان، ۱۳۹۳: ۲۰۵). این چابکی، به‌ویژه در نبرد با خوارج و دیگر گروه‌های محلی، مزیت بزرگی برای صفاریان بود. عیاران، به دلیل ماهیت محلی، به یعقوب برتری تاکتیکی بخشیدند.

شبکه‌سازی سیاسی صفاریان

قدرت سیاسی، به‌عنوان یکی از چهار منبع قدرت در نظریهٔ مایکل مان، شامل توانایی ایجاد نهادها، برقراری روابط با دیگر قدرت‌ها و مدیریت ساختارهای حکومتی است (Mann, 2012: 28). اگرچه این سطح از قدرت در ظاهر ناظر بر مناسبات نهادی و دیپلماتیک است، در خوانش ادبی–اجتماعی، نحوهٔ بازنمایی این مناسبات در روایت تاریخ سیستان، خود بخشی از سازوکار تولید مشروعیت به‌شمار می‌آید؛ زیرا زبان روایت، حدود وابستگی یا استقلال یعقوب را صورت‌بندی می‌کند. در مورد سلسلهٔ صفاریان، این منبع قدرت در سیستان و تعاملات یعقوب لیث با خلافت عباسی و رقبای منطقه‌ای نقشی کلیدی در تثبیت و گسترش سلطهٔ او ایفا کرد. این استراتژی‌های سیاسی صفاریان در روابطشان با دیگران در بخش‌های زیر قابل تفکیک است:

روابط با خلافت عباسی

یعقوب لیث، برخلاف بسیاری از امرای هم‌دوره، رویکردی عمل‌گرایانه و گاه متعارض با خلافت عباسی در پیش گرفت (تاریخ سیستان، ۱۳۹۳: ۲۱۰). این موضع که در دورهٔ ضعف خلافت عباسی در قرن سوم هجری اتخاذ شد، به او اجازه داد تا سیستان را به پایگاهی مستقل تبدیل کند. طبری این ضعف را تأیید می‌کند: «و کانت الخلافهٔ فی ضعف فی ذلک الوقت»[۱](طبری، ۱۹۶۷: ۴۵۶). با این حال، یعقوب گاهی نیز از مشروعیت خلافت برای پیشبرد اهداف خود استفاده کرد. «تاریخ سیستان» به تعامل او با خلیفه چنین اشاره دارد: «و یعقوب به خلیفه نامه نوشت و از او منشور خواست» (تاریخ سیستان، ۱۳۹۳: ۲۱۲). بازنمایی این کنش در روایت، دارای دوگانگی گفتمانی است؛ زیرا از یک‌سو درخواست منشور، ارجاع به منبع رسمی مشروعیت است، از سوی دیگر، نحوهٔ چینش روایت پس از تثبیت قدرت نظامی نشان می‌دهد که

۱. در آن زمان خلافت ضعیف بود.

این مشروعیت، نه مبنا، بلکه تأیید پسینی قدرتی از پیش تثبیت‌شده تلقی می‌شود. طبری این رابطه را تأیید می‌کند: «و بعث یعقوب إلی الخلیفهٔ یطلب التقلید فأجابه»[۱](طبری، ۱۹۶۷: ۴۶۱). این تعاملات، سیستان را به مرکزی برای مذاکره و قدرت‌نمایی در برابر خلافت تبدیل کرد. یعقوب با استفاده از این شبکه‌سازی سیاسی، توانست بدون وابستگی کامل به خلیفه، سلطه خود را مشروع جلوه دهد. یعقوب در کنار روابط با خلافت، با رقبای منطقه‌ای؛ مانند طاهریان و خوارج نیز تعامل سیاسی داشت. نویسندهٔ تاریخ سیستان به پیروزی او بر طاهریان چنین اشاره می‌کند: «یعقوب به خراسان رفت و طاهریان را بشکست و آن ولایت را بگرفت» (تاریخ سیستان، ۱۳۹۳: ۲۰۶). این فتح که با سرکوب طاهر بن عبدالله در نیشابور همراه بود، نشان‌دهندهٔ توانایی یعقوب در حذف رقبا و گسترش قلمرو از پایگاه سیستان است. در برابر خوارج، یعقوب از قدرت سیاسی برای تضعیف آن‌ها استفاده کرد. در این سطح، روایت با برجسته‌سازی حذف رقبای منطقه‌ای، سازوکاری بدیل برای مشروعیت‌سازی را بازنمایی می‌کند؛ بدین معنا که اقتدار سیاسی یعقوب، نه از طریق انتصاب خلافت، بلکه از مسیر غلبه میدانی بر مدعیان قدرت صورت‌بندی می‌شود.

نهادسازی در سیستان

یعقوب در سیستان اقدام به نهادسازی کرد تا قدرت سیاسی خود را پایدار کند. نویسندهٔ تاریخ سیستان دربارهٔ سازمان‌دهی او چنین می‌گوید: «و یعقوب در سیستان دیوان ساخت و کارها را به نظم آورد» (تاریخ سیستان، ۱۳۹۳: ۲۰۸). کاربرد واژگان «دیوان» و «نظم» در این روایت، حامل دلالت‌های گفتمانی مهمی است؛ زیرا متن، از طریق زبان اداری، قدرت یعقوب را از سطح نیروی عیاری به سطح دولت‌مندی ارتقا می‌دهد و بدین‌وسیله فرایند نهادینه‌شدن اقتدار را بازنمایی می‌کند. این دیوان که احتمالاً شامل مدیریت خراج و امور نظامی بود، نشان‌دهندهٔ تلاش او برای ایجاد ساختاری حکومتی است. این نهادسازی، سیستان را به مرکزی برای ادارهٔ قلمروهای فتح‌شده تبدیل کرد و از وابستگی به خلافت کاست. از دیگرسو، موقعیت جغرافیایی سیستان که آن را از مرکز خلافت دور نگه می‌داشت، به یعقوب اجازه می‌داد تا شبکه‌های سیاسی خود را با استقلال بیشتری مدیریت کنداین دوری، همراه با انسجام اجتماعی سیستان، به صفاریان امکان داد تا بدون مداخلهٔ خلیفه، روابط خود را با دیگر قدرت‌ها تنظیم کنند.

سیستان همچنین به دلیل نزدیکی به مرزهای شرقی، به‌عنوان پلی برای تعامل با مناطق دوردست عمل کرد. نویسندهٔ تاریخ سیستان در این باره چنین می‌نویسد: «و یعقوب از سیستان به هر سو که خواست نامه فرستاد و کار کرد» (تاریخ سیستان، ۱۳۹۳: ۲۰۹). این موقعیت استراتژیک، سیستان را به کانون دیپلماسی و قدرت‌نمایی صفاریان تبدیل کرد. برآیند این سازوکارهای زبانی و روایی نشان می‌دهد که تاریخ سیستان، قدرت نظامی و سیاسی یعقوب را نه در چارچوب مشروعیت خلافتی، بلکه در قالب گفتمان اقتدار بومی، مردمی و خودبنیاد صورت‌بندی می‌کند؛ گفتمانی که از طریق نام‌گذاری کنشگران، برجسته‌سازی فتوحات، حذف ارجاعات خلافتی و اسطوره‌سازی از نیروی عیاران، به تولید معنای خاصی از قدرت می‌انجامد.

نتیجه‌گیری

از مجموع آن‌چه دربارهٔ بازنمایی شبکه‌های قدرت سلسله صفاریان در تاریخ سیستان بر مبنای نظریهٔ مایکل مان گفته شد، این نتایج به دست آمد که صفاریان در دوران یعقوب لیث، با بهره‌برداری از چهار منبع قدرت ایدئولوژیک، اقتصادی، نظامی و سیاسی و تکیه بر ویژگی‌های منحصربه‌فرد سیستان، این منطقه را به کانون تحولات منطقه‌ای در قرن سوم

۱. یعقوب پیامی برای خلیفه فرستاد و درخواست این انتصاب را کرد و خلیفه نیز پاسخ داد.

هجری تبدیل کردند. با این حال، اهمیت این نتایج تنها در بازسازی تاریخی قدرت صفاریان خلاصه نمی‌شود، بلکه نشان می‌دهد که تاریخ سیستان چگونه به‌مثابهٔ متنی ادبی–اجتماعی، سازوکارهای قدرت را در قالب روایت تاریخی صورت‌بندی و بازنمایی می‌کند.

در سطح قدرت ایدئولوژیک، تحلیل متن آشکار ساخت که روایت تاریخ سیستان، هم مشروعیت سیاسی صفاریان در دوران یعقوب لیث را تثبیت می‌کند و هم از طریق برجسته‌سازی مقاومت در برابر سلطهٔ عرب و سرکوب خوارج، نوعی گفتمان هویتی منسجم می‌سازد. این بازنمایی روایی، نشان می‌دهد که متن تاریخی چگونه در شکل‌دهی به حافظهٔ جمعی و تولید معناهای فرهنگی نقش ایفا می‌کند؛ امری که از منظر جامعه‌شناسی ادبی، جایگاه متن را به‌عنوان کنشگری فعال در میدان اجتماع برجسته می‌سازد. در بخش قدرت اقتصادی، اقتصاد مبتنی بر غنایم، خراج و تجارت، آن را هم به‌عنوان زیرساختی مادی و هم به‌مثابهٔ عنصری روایی در خدمت تثبیت قدرت بازنمایی می‌کند. متن از خلال تأکید بر خودکفایی اقتصادی سیستان، تصویری از توانمندی اجتماعی و استقلال سیاسی می‌سازد که کارکردی ایدئولوژیک در مشروعیت‌بخشی به فتوحات صفاریان در دوران یعقوب لیث دارد. این امر نشان می‌دهد که داده‌های اقتصادی در متون تاریخی، دارای بار معنایی و گفتمانی هستند و قابلیت تحلیل ادبی–اجتماعی دارند. در سطح قدرت نظامی، حضور پررنگ عیاران و توصیف جغرافیای دفاعی سیستان، نیروی نظامی را به بخشی از هویت اجتماعی منطقه تبدیل می‌کند. روایت تاریخی با برجسته‌سازی این عناصر، سیستان را به‌عنوان دژ و پایگاه مشروع قدرت نظامی بازنمایی می‌کند. این بازنمایی نشان می‌دهد که متن چگونه از طریق روایت‌پردازی، خشونت سازمان‌یافته را طبیعی و ضروری جلوه می‌دهد؛ موضوعی که در تحلیل‌های جامعه‌شناسی ادبی اهمیت بنیادین دارد. در بخش قدرت سیاسی نیز، تاریخ سیستان با نمایش ترکیب استقلال محلی و بهره‌گیری گزینشی از مشروعیت خلافت، شبکه‌ای پیچیده از مناسبات سیاسی را بازمی‌سازد. این بازنمایی روایی، سیاست را نه در قالب ساختاری ایستا، بلکه به‌مثابهٔ شبکه‌ای سیال از تعاملات و چانه‌زنی‌ها نشان می‌دهد و ظرفیت متن را برای تحلیل شبکه‌های قدرت در سطح اجتماع آشکار می‌سازد. در مجموع، این پژوهش نشان می‌دهد که تاریخ سیستان صرفاً منبعی برای بازگویی رویدادهای تاریخی نیست، بلکه متنی ادبی–اجتماعی است که از طریق روایت، شبکه‌های قدرت را تولید، سامان‌دهی و بازنمایی می‌کند.

حامی مالی

این پژوهش با حمایت مالی دانشگاه زابل برآمده از طرح پژوهشی با عنوان «کارآفرینی در رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی در مقطع کارشناسی» به شماره طرح PR-UOZ1404-3 است.

سهم نویسندگان در پژوهش

تمامی مراحل توسط نویسندگان نگارش و تحلیل شده است و سهم برابر دارند.

تضاد منافع

نویسندگان اعلام می‌دارند که هیچ تضاد منافعی در رابطه با نویسندگی و یا انتشار این مقاله ندارند.

تقدیر و تشکر

نویسندگان مراتب تشکر و قدردانی خود را از تمامی افرادی که در انجام این پژوهش یاری‌رسان بودند، به‌ویژه آنانی که در ارزیابی و ارتقای کیفیت مقاله نقش مؤثری داشتند، ابراز می‌دارند.

منابع

بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد. (۱۳۵۳). *تاریخ بلعمی*. تصحیح محمد تقی بهار. تهران: زوار.

باسورث، کلیفورد ادموند. (۱۴۰۲). *تاریخ صفاریان سیستان و ملوک نیمروز*. ترجمهٔ شاهین میر، تهران: انتشارات مبصر.

تاریخ سیستان. (۱۳۹۳). *تصحیح محمد تقی بهار*. تهران: معین.

طبری، محمد بن جریر. (۱۹۶۷). *تاریخ الرسل و الملوک*. الطبعهٔ الثانیهٔ. مصر: دارالمعارف.

فیرحی، داود. (۱۳۸۷). *قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام*. تهران: نشر نی.

References

Bal'ami, A. A. M. (1974). *Tarikh-e Bal'ami* (M. T. Bahar, Ed.). Zavvar. [In Persian]

Bosworth, C. E. (2023). *The history of the Saffarids of Sistan and the Maliks of Nimruz* (S. Mir, Trans.). Mobsar Publications. [In Persian]

Elias, N. (2000). *The civilizing process*. Blackwell.

Firahi, D. (2008). *Power, knowledge and legitimacy in Islam*. Ney Publishing. [In Persian]

Foucault, M. (1995). *Discipline and punish: The birth of the prison*. Vintage Books.

Frye, R. N. (1975). *The golden age of Persia*. Weidenfeld & Nicolson.

Mann, M. (2012). *The sources of social power: Vol. 1. A history of power from the beginning to AD 1760* (Rev. ed.). Cambridge University Press.

Tabari, M. J. (1967). *Tarikh al-Rusul wa al-Muluk* (2nd ed.). Dar al-Ma'arif. [In Arabic]

Tarikh-e Sistan (M. T. Bahar, Ed.). (2014). Moein. [In Persian]

Tilly, C. (1990). *Coercion, capital, and European states, AD 990–1990*. Blackwell.

Weber, M. (1978). *Economy and society*. University of California Press.